

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نگارش: زنده یاد پروفیسور «قیوم رهبر»
۱۴ می ۲۰۱۹

تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش-۱

(طرحی برای بحث)

ناشر: کمیته فرهنگی «ساما»

تاریخ: ثور ۱۳۹۸ ش

۱- مقدمه:

اوضاع کنونی جهان، اوضاع ناآرام و تبادار منطقه، همراه با دگرگونی های چندی در حرکت تضاد ها در کشور ما، ارتباط و تأثیر متقابل آن ها بر یک دیگر؛ همگی قضایای انقلاب را در کشور عزیز ما بغرنج تر کرده است. از یک جانب ابر قدرت های امپریالیستی برای بیرون شدن از بحران های ژرف، گسترده و فراگیر اقتصادی - اجتماعی در کشور های متروپول بعد از یک دوران کشمکش و رویارویی نظامی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین، اکنون آرامش نسبی این کشمکش را به سود حرکت کالا - سرمایه خود تشخیص داده و راه «تفاهم»، «همکاری» و تشنج زدائی را در پیش گرفته اند. از جانب دیگر قدرت های وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره به شدت می کوشند خود را از گرداب «تبانی» بیرون بکشند. بناءً گاهی ردای صلح و «آشتی» به بر می کشند و زمانی با هیاهو و عربده کشی های مضحک و نفرت انگیز می کوشند کابوس سقوط و انهدام کلی خود را از خود دور کنند.

در این میان آنچه بیش از همه ارزش دارد، دنبال کردن یک خط روشن مبتنی بر واقعیت و متکی بر تحلیل علمی است که با تمیز راه از بیراهه، در خلال چرخش ها و عقب گشت ها و مانور های متقابل و متعدد، سیر پیشرونده جنبش و ارتقای کمی و کیفی نیرو های انقلابی را ضمانت کند.

۲- دورنمای جنگ در افغانستان:

ما در مناسبت های متعدد گفته ایم که جنگ مقاومت کنونی ما که در واقع نفی فراگرد استعماری است، فقط آن گاهی می تواند به جنبش آزادیبخش ملت ما ارتقاء نماید که در صدد نفی خود به عنوان یک حرکت خود به خودی و نفی قید و بند های ارتجاعی و امپریالیستی برآید که اکنون می خواهد حرکت آزادیخواهانه ملت ما را تخطئه کرده، آن را در دایره منافع ارتجاعی و فئودالی و نواستعماری (قدرت های بیگانه) محصور و محبوس سازد.

سیر جنبش مقاومت ما در طی بیش از یک دهه نشاندهنده این واقعیت تلخ است که تأثیرات مخرب ارتجاعی - نواستعماری در تار و پود جامعه و جنبش ما بیش از قدرت های آزادیخواهانه و زنجیرگسل کامل در میان جنبش بوده است و آن چه ما زمانی به تضاد میان تحرک ذاتی مقاومت و توازنات موجود به ارزیابی گرفته و چگونگی حل آن را به مثابه سرنوشت ساز جنبش کنونی دیده بودیم، اکنون این توازنات موجود مقاومت است که جهت عمده تضاد را می سازد و تا مدت ها نیز مناسبات این دو جهت تضاد به همین صورت باقی خواهد ماند. تا آن گاهی که نیرو های متشکل و آگاه (انقلابی) جامعه عملاً بتوانند از خلال کار و پیکار انقلابی خود این توازن و این مناسبت را تغییر داده و دگرگون سازند.

به این صورت ادامه و تشدید مقاومت در اوضاع کنونی در قدم نخست دلالت بر بی پایگی حرکت و «تفاهم» و تبنانی بین المللی خواهد کرد که تأثیرات جدئی بر اوضاع منطقه (پاکستان، هند، ایران و خاورمیانه) و بین المللی (در افریقا، امریکای لاتین، اروپا و روابط میان دو ابرقدرت) خواهد داشت.

ادامه و تشدید جنگ، تضاد های داخلی (واقعی و ایجاد شده) در درون پاکستان را شدت خواهد بخشید؛ جنگ ایران و عراق شدت بیشتری کسب خواهد کرد و خاورمیانه شاهد رویارویی های شدیدی خواهد شد؛ کشمکش در افریقا و امریکای لاتین بیشتر زبانه خواهد کشید و مناسبات میان «شرق» و «غرب» به تیرگی می گراید. ولی آن چه بیشتر از همه ادامه و تشدید جنگ در افغانستان را "خطرناک تر" می سازد، تغییرات کیفی است که از خلال خود جنگ در مضمون و محتوا و اشکال آن به وجود خواهد آمد و این دقیقاً رشد افکار ترقیخواهانه، بدنامی روزافزون مقاومت «رسمی» و در نتیجه امکان میلاد حرکت نوین انقلابی را به دنبال خواهد داشت. ولی آیا ابرقدرت ها تحمل و توان کنترل این همه کشمکش را دارند؟

اوضاع جاری جهانی نشاندهنده تمایلی است که ابرقدرت ها به «تبنانی» کلی در مورد فضایی متعدد جهانی دارند. چه آن ها می ترسند از این که کنترل اوضاع در یکی یا چند نقطه جهان از دست آن ها بیرون رود و مجموع محاسبات آن ها را دگرگون سازد و این چیزی است که آن ها هیچ کدام بدان راضی نخواهند شد. ولی آیا اوضاع مطابق میل ابرقدرت ها حرکت خواهد کرد؟

ابرقدرت ها می دانند که اوضاع افغانستان کاملاً مطابق آرزوی آن ها به پیش نخواهد رفت. بناءً هر کدام آن ها برای احتمالات متعدد و تضاد آتیه آمادگی لازم را می گیرند.

امپریالیسم روس در پهلوی تقویة جناح «صلح طلب» به رهبری نجیب و شرکاء، گوشه چشمی نیز به عناصر «جنگ طلب» به رهبری ببرک و شرکاء دارد. علاوه بر روس ها در پهلوی فشار نظامی بر مقاومت ما، می کوشند از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به سلسله اجراءاتی دست بزنند تا حضور سیاسی آن ها را در آینده در تار و پود جامعه افغانی تضمین نماید.

امپریالیسم امریکا خواهد کوشید در پهلوی کوشش برای بیرون کشیدن نیرو های روسی از افغانستان به نیرو های اصلی وابسته به خود یعنی (حزب، جمعیت، اتحاد) قدرت نظامی بیشتری را تضمین نماید تا بتواند به عنوان فشار دایمی و درازمدت در خدمت دار و دسته های بین المللی قرار گیرد. بدین صورت دو جناح «جنگ طلب» و «صلح طلب» هم اکنون به طور واضحی در میان احزاب وابسته به امپریالیسم امریکا در پاکستان خود را بیرون داده است.

۳- امکانات تبنانی، اشکال و مضمون آن:

تبانی و رقابت دو روی یک سکه در روابط میان امپریالیست ها است که در این میان رقابت عمده، پایدار و مطلق است، ولی تبانی تابع اوضاع و احوال معینی بوده و در مقاطع محدودی می تواند دوام یابد، ولی در همه احوال دارای خصلت نسبی است.

ما در سال ۱۳۶۰ به طور صریح گفته بودیم که تبانی در مورد مسأله افغانستان در دو حالت امکان پذیر خواهد بود: ۱- در صورتی که جنبش مقاومت ما بتواند به جنبش آزادیخواه ملی به مفهوم نفی استعمار- ارتجاع، استحاله و ارتقاء نماید و بیرون از اراده و اداره ابرقدرت ها در قلمرو آزادی واقعی مردم زحمتکش سیر کند؛ این امکان خود دارای لازمه ها و پیش شرط هائی است که در شرایط کنونی (یعنی سال ۶۰ و حتی اکنون) نه وجود دارد و نه می تواند به این آسانی به وجود آید و آن وجود و تسلط یک نیروی انقلابی و مستقل بر مجموع جنبش مقاومت است.

۲- در صورتی که ابرقدرت ها بنا بر اوضاع معینی به توافقات کلی در سطح بین المللی بپردازند و افغانستان جزئی از این توافق کلی قرار گیرد که در شرایط آن وقت (سال ۶۰) بنا بر بررسی ما از اوضاع بین المللی، امکان این گونه توافق در یک مدت کوتاه (یک سال تا سه سال) و یا مدتی متوسط (سه سال تا پنج سال) وجود نداشت. گذشت زمان صحت پیش بینی ما را به اثبات رسانید و اکنون که بیش از شش سال می گذرد و هنوز هم این توافق به طور برگشت ناپذیری صورت نگرفته است. ولی از یک سال و اندی بدین سو اوضاع جهانی و سیاست ابرقدرت ها در جهت یک تبانی کلی سیر می نماید که ما ریشه های آن را در جا های دیگر شگافته ایم.

این تبانی که به مفهوم روسی آن زیر نام (Perestroika) یا «دو باره سازی» انجام می گیرد، با صراحت مشکلات درونی ابرقدرت امپریالیستی روسی را بیان کرده و بر پایه آن می خواهد سیاست بین المللی خود را به خصوص در روابط با امپریالیسم امریکا عیار سازد.

ولی امپریالیسم امریکا که اجباراً اقتصادی - اجتماعی تبانی آن به هیچ صورت از همتای روسی آن کمتر نیست، بدین قضیه ظاهراً اذعان ندارد و می خواهد تبانی را در ساحه کشمکش های منطقه ئی، حقوق بشر در روسیه و اقمار آن و معضلات خلع سلاح محدود سازد.

این تبانی اگر چه ظاهراً عقب نشینی امپریالیسم روسی را در مسائل جهانی نشان می دهد، ولی در واقعیت امر این تبانی آرایش جدید نیرو های امپریالیستی است برای مبارزه طلبی در آن ساحه های که امکان پیروزی برای یکی از آن ها به تحقق نزدیک تر است. به همین علت این تبانی خصلتاً نمی تواند مدت زمان درازی ادامه یابد و در طول زمان موجودیت خود نیز با تنش ها و نوسانات متعددی همراه خواهد بود.

افغانستان از یک دهه بدین سو از آن جا هائی است که بیش از همه از نتایج توافقات و رقابت های بین المللی دو ابرقدرت متأثر می گردد و بدین صورت سایه تاریک تبانی دو ابرقدرت بر کشور عزیز ما نیز دامن کشیده است. امپریالیست ها می کوشند در جنگ و «صلح»، در رقابت و تبانی و خلاصه در همه کر و فر خود، خویشتن را در ورای ایده آل های بزرگ انسانی بیوشانند تا افسانه های قدرت خود را با افسون تبلیغاتی چاشنی دهند.

امپریالیسم روس وقتی بر کشور ما حمله کرد، آن را به نام «دفاع از انقلاب» و «خواست مردم افغانستان» و «کمک برادرانه» نامگذاری نمود و امپریالیسم امریکا نیز وقتی نیرو های ارتجاعی و تاریخزده را با پول، سلاح و پشتیبانی سیاسی و تبلیغاتی بر مسند امارت نشانید، آن را «دفاع از آزادی مردم افغانستان» قلمداد کرد. و اکنون که دو ابرقدرت پای تبانی و همکاری با همدیگر برای چپاول و غارت خلق های جهان قدم برمی دارند، آن را دفاع از اراده خلق افغانستان می نامند. در حالی که در واقعیت امر، تبانی چیزی جز داد و ستد غارتگرانه دو ابرقدرت، تقسیم مجدد مناطق نفوذ و قانونمند ساختن نسبی غارت و چپاول و رقابت دو ابرقدرت نیست.

تبانی در مورد مسأله افغانستان ممکن است دارای مضامین متعددی باشد. یا این که در این تبانی افغانستان به عنوان منطقه نفوذ امپریالیسم روس شناسائی می شود و در مقابل آن امپریالیسم امریکا با تکیه بر پلان «مونرو» در امریکای لاتین برای خود امتیازاتی به دست می آورد و یا در خاورمیانه دست بالا کسب می کند. یا این که روسیه امپریالیستی امتیازات معینی برای امریکا در افغانستان قایل می شود. مشروط بر این که امریکا نیز برای همتای روسی اش در امریکای لاتین و یا خاورمیانه امتیازاتی بدهد. الترناتیف سومی که در آن افغانستان کاملاً به امریکا واگذار گردد، بنا بر واقعیت های جنوپولیتیکی و مشکلات امنیتی منطقه ئی و بین المللی، امکان پذیر نیست. بناءً ما روی آن به بحث نمی پردازیم.

از اوائل سال جاری مسیحی این مسأله کاملاً واضح گردید که دو ابرقدرت امپریالیستی روس و امریکا در مورد مسأله افغانستان به توافق رسیده اند. گر چه مضمون این توافق تا کنون هم به طور مفصل و واضحی از پرده بیرون نیفتاده است، ولی وقایع و حوادث نشان دهنده این است که:

۱- امپریالیسم روس نیرو های اشغالگر خود را از افغانستان بیرون می کشد و این مسأله به نفع هر دو ابرقدرت است (روسیه از نگاه سیاسی و امریکا از دید نظامی در این قضیه برد دارند).

۲- حکومت بر سر اقتدار دست نشانده روسی در افغانستان باید جای خود را به حکومتی بدهد که وابستگی کامل آن به ابرقدرت روسی این قدر نفرت انگیز نباشد و بدین صورت باید حکومت مصالحه ملی یا «حکومت انتقالی» و یا «حکومت ائتلافی» جای آن را بگیرد.

۳- ظاهر خان ممکن است به عنوان مهره تبانی مسؤولیت دولت آینده را - علی الاقل به طور موقت - به دوش بگیرد، ولی این حتمی نیست، کسان دیگری نیز می توانند این نقش را به عهده بگیرند.

۴- دولت دست نشانده روسی در افغانستان باید در امورات آینده نقش مهمی داشته باشد.

۵- دولت آینده باید با امپریالیسم روس روابط حسنه و نیکو داشته و تعهدات و قرارداد های بین المللی را که در این ده سال اخیر بر مردم ما تحمیل گردیده است، «محترم» بشمارد.

چنان چه معلوم می شود، مضمون این تبانی آن چنان است که امپریالیسم روس می تواند نیرو های خود را به صورت «آبرومندان» از افغانستان خارج سازد. ولی در هر حال قدرت واقعی در آینده افغانستان به دست عناصر طرفدار روس در افغانستان باقی خواهد ماند. گویا امریکا با دادن امتیازاتی به امپریالیسم روس در افغانستان، برای خود امتیازاتی در خاورمیانه و یا امریکای لاتین به دست آورده است. و بدین صورت در کوتاه مدت این روسیه است که در قضیه افغانستان بُرد دارد. اگر چه در بلند مدت این امپریالیسم امریکا خواهد بود که از این جریان نفع برمی دارد، چه داخل شدن مؤسسات کمکی بین المللی برای بازسازی بعد از جنگ به صورت یک «پلان مارشال افغانی»، دادن امتیازاتی برای معتدلین برای مقابله با سرسختان اخوانی در ساحة سیاسی و بی پایگی اجتماعی رژیم طرفدار روسی در افغانستان همگی عواملی اند که خواه ناخواه جامعه را به طرف پلورالیسم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می کشاند و این خود در تحلیل نهائی اندیشه، کردار و سیاست جامعه ای است که نفع آن به حساب امریکا می ریزد. ولی اکنون مشکلی که وجود دارد، برخورد نسبت به نیروهای طرفدار غرب در افغانستان است. به خصوص آن نیرو هائی که بر پایه کمک نظامی در ردیف عناصر «جنگ طلب» در مقاومت افغانستان شهرت یافته اند.

امپریالیسم امریکا و دست پروردگان منطقه ئی آن باید این نیرو ها را خنثی کنند و این خنثی کردن بنا بر دلایلی که بعداً خواهد آمد، نه از طریق نظامی، بلکه از راه سیاسی - تبلیغاتی باید صورت بگیرد.

موقف عناصر متشدد مجلس سنای امریکا در مورد مسأله افغانستان مبنی بر الزام اراده امریکائیان به تقدیم کمک به مجاهدین افغان، سفر بعضی سران امریکا به پاکستان، پیشنهاد تقارن (Symmetry) مثبت و یا منفی در کنفرانس ژنیو و کشاندن نیرو های وابسته به امریکا به این کنفرانس، همگی در واقع سلسله ای از فعالیت های امریکا و پاکستان را می سازد که می خواهند نیرو های طرفدار خود را به طور کامل در فلک بازی های خود در آورند. ابرقدرت ها می دانند که تبانی و تفاهم میان آن ها خصلتاً نمی تواند زیاد دوام بیاورد و دو باره این تفاهم و همکاری جای خود را به رقابت وحشیانه خونین بر سر تقسیم مناطق جهان و کسب هژمونی و به دست آوردن سود خواهد داد. بناءً هیچ کدام از دو ابرقدرت حاضر نیستند عوامل و مزدوران خود را از نظر نظامی خلع سلاح کنند و یا حتی ضعیف بسازند.

از جانب دیگر کشمکش دو ابرقدرت امپریالیستی و مسأله افغانستان، اکنون در پهلوی فشار های گوناگون بر کرده مردم ما، قضایای ملی ما را از دایره اوهام و تصورات بی بنیاد بیرون کشیده و به آن تا حد زیادی وضوح بخشیده است. چه بعد از جریان مذاکرات و موضع گیری های احزاب درگیر (از پرچی تا خلقی تا اخوانی و تا ولایت فقیه) نشان داد که وابستگی و مزدوری «پرچم و خلق» به روسیه امپریالیستی در خصلت خود با وابستگی احزاب پاکستانی به امریکا و احزاب ایرانی به ولایت فقیه و سیاست های عظمت طلبانه ایران تفاوتی ندارد. و مبارزات آزادیخواهانه مردم ما بعد از این باید خود را به خصوص از این دو جریان متضاد وابستگی و ارهاند و این اساسی ترین وظیفه ای خواهد بود که نیرو های انقلابی در سال های آینده به دوش خواهند کشید.

ولی این تبانی که در مضمون خود تسلط امپریالیسم روس را تا حدود زیادی در سطح بین المللی مسجل می سازد، در کشور ما چه اشکال مشخصی را به خود خواهد گرفت؟

دو ابرقدرت هر کدام برای خود فورمول های معینی برای این تبانی دارند. روس ها پیشنهاد می نمایند که دولت ائتلافی به دور رهبری «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به رهبری "نجیب" به وجود آید. این دولت باید تا حد ممکن پایه های سیاسی خود را گسترش بدهد تا لایه های متعدد «واقعیت سیاسی» کشور را در خود بگنجاند. ظاهر خان در این مورد می تواند نقش مثبتی بازی نماید، در صورتی که در همکاری نزدیک با حزب حاکم افغانستان قرار گیرد.

بدین صورت روس ها می خواهند عناصر بیروکرات و «معتدل» مقاومت را جدا کرده و همراه با حزب مزدور «خلق» حکومت آشتی ملی را به وجود آورد تا بتواند در طی مدت معینی احساسات ضد روسی مردم ما را فرونشاند و از این طریق برای «پرچی» ها و «خلقی» ها مشروعیت سیاسی کسب نمایند.

امریکائی ها خواستار به وجود آوردن یک حکومت ائتلافی به دور محور «رهبران مقاومت» افغانستان هستند که منظور شان رهبران هفت تنظیم پیشاوری است. به نظر آن ها این حکومت می تواند بنا بر تسلط «واقعی» ی که بر مردم دارد، شرایط را برای یک حکومت انتقالی آماده بسازد.

طرح مشخص این تصور امریکائی در پیشنهاد سه ثلث دولت پاکستان ارائه گردید که یک ثلث قدرت برای مجاهدین (هفت تنظیم به خصوص اخوان) ثلث دیگر برای مهاجرین (بیروکرات ها و معتدلین) و ثلث باقیمانده برای عناصر مسلمان (غیر حزبی) دولت کابل داده خواهد شد.

در میان این نوع تصور اساسی متناقض با یکدیگر است که نیرو های بیروکراتیک - فنودال افغانستان به رهبری ظاهرخان امکانات مانور خود را می یابد و طرفدار حکومتی است که هر دو نیروی "پرچی و خلقی" (روسی) از

یک جانب و اخوانی (امریکائی) از جانب دیگر در آن حیثیت تابع را داشته و زیر رهبری "مدبرانه" شاه سابق حرکت کنند.

پیشرفت اوضاع در داخل کشور و در سطح منطقه و بین المللی نشاندهنده این است که امکانات تحقق یک طرح امریکائی در شرایط کنونی چه به شکل عام آن که از طرف امریکا مطرح می شود و چه به شکل سه تلت آن که از جانب دولت پاکستان عنوان می شود، در افغانستان کمتر قابل پیشبینی است.

آن چه به احتمال قوی نزدیک است این است که دولت دست نشانده روس خود را آرایش جدیدی داده و با وارد کردن چهره های تازه و یا عناصری از بیروکراسی قبل از کودتای سال ۱۳۵۷ش، حکومت «مصالحه ملی» را با پایه اجتماعی گسترده به وجود آورد. در صورتی که این امکان با مخالفت از جانب امریکا و پاکستان و یا ایران رو به رو گردد، شاید به طرح «دولت شخصیت ها» گردن بگذارد که در واقع دولتی است از بیروکراسی و مخلوطی از عناصر طرفدار روس با عناصر طرفدار امریکا و غرب، که در این دولت شخصیت ها با سلسله ای از قرارداد های حقوقی، مؤسسات قهریه و سازمان های اجتماعی در تحت تاثیر روسیه قرار خواهد داشت.

ادامه دارد